

دختری با کتِ آبی

موزیکال میسی
ترجمہ: حمید ہاشمی



نشر میلکان

من و باس مدت‌ها قبل از مردنش یه روز داشتیم با هم کل کل می‌کردیم که تقصیر کی بوده که اون عاشق من شده. اون می‌گفت تقصیر تونه؛ چون تو دوست‌داشتنی هستی. من بهش گفتم این طور نیست و اون داره تقصیر و از گردن خودش باز می‌کنه. تقصیر خودش بوده که عاشق من شده. چه وظیفه‌شناس.

قشنگ یادمه روزی که این حرفا رو زدیم، تو اتاق نشیمن خونه‌ی مامانش اینا نشست بودیم. تازه رادیو خریده بودن، داشتیم گوش می‌کردیم، یهو یه سؤال جغرافی ازش پرسیدم که جفت مون می‌دونستیم جوابش هیچ اهمیتی نداره. صدای جودی گارلند می‌اومد که یه خواننده‌ی امریکایی بود و داشت می‌خوند: «منو عاشقِ خودت کردی.» سر این بود که صحبت مون شروع شد. باس می‌گفت تو منو عاشقِ خودت کردی و من مسخره‌ش کردم؛ چون وقتی این قدر راحت می‌گفت دوست دارم، دلم می‌خواست از دهن منم بزنه بیرون و من نمی‌خواستم بفهمه.

بعد گفت اینم تقصیر منه که می‌خواد منو ببوسه. منم گفتم تقصیر تونه که من دارم می‌ذارم این کارو بکنی. بعد برادر بزرگش از تو اتاق اومد بیرون و گفت تقصیر جفت‌تونه که از شنیدن حرفاتون حالم داره به هم می‌خوره.

اون روز وقتی داشتم می‌رفتم خونه متوجه شدم جواب "دوست دارم" باس رو ندادم. اون موقع هنوز می‌شد تا خونه پیاده بری و نترسی سربازا جلوت رو بگیرن؛ که حکومت نظامی شده باشه یا دستگیر شی. این اولین باری بود که به من گفت دوست دارم و من یادم رفت بگم منم دوست دارم.

باید می‌گفتم. اگه می‌دونستم چه اتفاقی قرار بیفته و عشق و جنگ یعنی چی، حتماً می‌گفتم.

تقصیر من بود.

۲۶۶۱

یک

سه‌شنبه

هلو، دختر خوشگل تو این چیا داری؟ چیزی که به درد من بخوره توش هست؟
می‌ایستم، چون صورت این سرباز خوشگل و جوونه، چون صدایش یه صفایی داره،
چون می‌دونم می‌تونه یه روز عصر منو ببره سینما و منو بخندونه.
نه این یه دروغه.

می‌ایستم، چون این سرباز می‌تونه یه آشنای خوب باشه، چون می‌تونه چیزایی رو
برام بیاره که این روزا گیر نمی‌آد، چون احتمالاً تو کشوهای لباسش ردیف‌ردیف
قالب‌های شکلاته و جورابایی که انگشتش سوراخ نیست.
اینم واقعیت نداره.

آدم بهتره گاهی اوقات واقعیت رو ندیده بگیره، چون می‌خواد وانمود کنه حق
انتخاب داره و برایش ساده‌تره که تصور کنه داره بر اساس عقل تصمیم می‌گیره، ولی
واقعیت اینه که من اصلاً نمی‌تونم نایستم.

به‌خاطر این می‌ایستم که لباس نظامی این سرباز سبزه. فقط به‌خاطر همین
می‌ایستم، چون لباسش سبزه و این یعنی من هیچ حق انتخابی ندارم.

«دختر خوشگلی مثل تو چرا باید این همه بار داشته باشه؟»

زبون آلمانی‌ش لهجه داره، ولی جای تعجبه که چقدر خوب هلندی صحبت می‌کنه.
پلیس‌های سبزپوش دیگه هیچ حرفی نمی‌زدن و شاکی بودن از این‌که ما چرا آلمانی
خوب بلد نیستیم، انگار ما به دنیا اومده بودیم تا برای روزی که به کشورمون حمله
می‌کنن خودمونو آماده کنیم.